جلسه 10- 1252

**سه‌شنبه - 06/11/۹4**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

الدلیل الثانی: بناء العقلاء

بحث راجع به ادله استصحاب بود، دلیل دوم بناء عقلاء هست.

منع صاحب الکفایة عن بناء العقلاء مطلقا

صاحب کفایه فرموده است که ادعا شده که عقلاء به استصحاب عمل می کنند، و شارع هم ردع نکرده است از عمل عقلاء به استصحاب.

بعد صاحب کفایه ایراد گرفته، فرموده است که ما منع می کنیم از استقرار بناء عقلاء بر استصحاب تعبدا، چون عقلاء یا اطمینان به بقاء حالت سابقه دارند و طبق اطمینان عمل می کنند، و یا ظن شخصی و یا نوعی دارند به بقاء حالت سابقه و طبق ظن عمل می کنند، و یا اینکه رجاءا و یا احتیاطا طبق حالت سابقه عمل می کنند، و الا اگر اطمینان نداشته باشند به بقاء حالت سابقه و یا ظن نوعی نداشته باشند و به عنوان رجاء و احتیاط هم عمل نکنند و یا از روی غفلت از بقاء حالت سابقه و ارتفاع آن عمل نکنند ما بناء عقلاء را بر صرف تعبد به بقاء حالت سابقه احراز نکردیم، علاوه بر اینکه برفرض عقلاء طبق حالت سابقه عمل کنند اما عمومات آیات ناهیه از عمل به غیر علم صلاحیت رادعیت دارد از بناء عقلاء بر عمل به استصحاب.

پس صاحب کفایه هم اشکال صغروی می کند به این استدلال به بناء عقلاء، و هم اشکال کبروی می کند:

اما اشکال صغروی خلاصه اش این است که عقلاء دو مقام دارند، یکی مقام اغراض تکوینیه، و یکی مقام احتجاج بین موالی و عبید و بین عقلاء بعضی با بعض دیگر، و ما اثری از حجیت استصحاب چه در مقام احتجاج و چه در عمل عقلاء در اغراض تکوینیه نمی بینیم.

اما در اغراض تکوینیه غرض عقلاء وصول به واقع است، و تا مطمئن نشوند به وصول به واقع اعتماد بر حجت نمی کنند، فضلا از اعتماد به بقاء حالت سابقه و یقین به حالت سابقه.

بله گاهی تزاحم اغراض است، به احتمال بقاء حالت سابقه هم عمل می کنند چون تزاحم اغراض است، اما اگر تزاحم اغراض نبود و غرض هم غرض لزومی بود و احتمال ارتفاع حالت سابقه هم احتمال عقلائی بود، کجا ثابت است که عقلاء بناء می گذارند بر بقاء حالت سابقه؟ اگر شخصی وکیلی داشت امین بود، بعد خبری رسید به او که این امین خائن شده، آیا باز عقلاء قبول می کنند که به این وکیل اموال را بدهند و به احتمال خائن شدن او اعتناء نکنند؟ ابدا اینطور نیست.

گاهی رجاءا در مواردی که به خلاف غرض لزومی نمی افتند بناء می گذارند بر بقاء حالت سابقه، و گاهی بخاطر اهمیت مورد احتیاط می کنند، شاید فرزندش هنوز زنده باشد و اگر برای او خرجی نفرستد او در بلاد غربت دچار مشکل می شود، احتیاطا برای او پول می فرستد، اما جائی که مورد احتیاط نیست یا نمی خواهد احتیاط کند چون احتیاط که لازم نیست، آیا در غرض لزومی اعتماد می کند به حالت سابقه متیقنه؟ این در اغراض تکوینیه که عقلاء دنبال وصول به واقعند واضح نیست.

اما در مقام احتجاج، آنجا هم ثابت نیست که در مقام احتجاج عقلاء احتجاج کنند به یقین سابق، مولا اموالش را نزد عبدش گذاشته، عبدش بیاید به یک وکیلی که سابقه امانت داری دارد ولی ممکن است خائن شده، این عبد اموال مولا را نزد این وکیل بگذارد، آیا بعد مولا به او احتجاج نمی کند که مگر به تو این شایعه نرسیده بود که این وکیل خائن شده، چرا این اموال را بردی پیش او امانت گذاشتی، آیا قبول می کنند عقلاء از این عبد که بگوید قبلا آدم خوبی بود گفتم انشاء الله هنوز هم آدم خوبی است، قطعا قبول نمی کنند، این محصل فرمایش صاحب کفایه است که آقای خوئی هم پذیرفته است.

ادعاء بناء العقلاء علی الاستصحاب

ولکن عده ای از بزرگان در مقابل نظر صاحب کفایه ادعا کرده اند که بناء عقلاء -حالا یا در اغراض تکوینیه یا در مقام احتجاج- بر بناء بر بقاء حالت سابقه است.

از جمله محقق همدانی در حاشیه رسائل صریحا فرموده است که اگر نبود بناء عقلاء بر عمل به بقاء حالت سابقه متیقنه نظامشان مختل می شد، اختلال نظام لازم می آید اگر بناء نگذارند عقلاء بر بقاء حالت سابقه متیقنه در موارد شک در رافع.

و لذا ایشان فرموده ادله نقلیه استصحاب بخاطر همین ارتکاز عقلاء هست که ظهور پیدا کرده در عموم، و الا چه بسا مختص بود به مورد خودش که شک در بقاء وضوء است، "انک کنت علی یقین من طهارتک فشککت ولیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابدا" اگر نبود ارتکاز عقلاء بر اینکه در موارد یقین سابق و شک لاحقِ در وجود رافع بناء می گذارند بر عمل به یقین سابق، و این ارتکاز عقلاء هست که موجب تعمیم می شود در این خطاب لاتنقض الیقین بالشک، اگر این نبود چه بسا احتمال عهد ذکری در الف ولام الیقین داده می شد که بر گردد به همین یقین به طهارت، این احتمال مانع از تمسک به عموم دلیل می شد.

آقای سیستانی هم از کسانی است که مدافع این هست که بناء عقلاء چه در اغراض تکوینیه و چه در مقام احتجاج بر عمل به استصحاب هست، ایشان فرموده که ما وقتی به عقلاء مراجعه می کنیم می بینیم عقلاء در مواردی که نیاز دارد به احراز حیات و سلامتی و قدرت اعتماد می کنند بر حالت سابقه، قبلا این وکیل زنده بوده و این موکل اموال را می فرستاده نزد وکیل، به صرف اینکه احتمال بدهد او فوت کرده رها نمی کند این کار خودش را، اصلا عقلاء یک اطمینان احساسی دارند، یعنی چه؟

یعنی چون در گذشته مثلا شخصی دوست بوده با او، در احساس این آقا این است که این هنوز با او دوست هست و دشمن نشده، با اینکه از لحاظ ادراک جازم نیست به اینکه او هنوز دوست باشد و احتمال دشمن شدن او را می دهد، ولی احساسش اینجور شکل گرفته که او را هنوز دوست خودش می بیند، ولذا معامله دوست با او می کند، واگر هم کسی سابقه دشمنی با او داشته اطمینان احساسی اش یعنی آن احساسش اینجوری شکل گرفته که این آقا دشمن من است، وبه این حالت سابقه اطمینان نفسی وسکون نفس پیدا می کند با اینکه احتمال می دهد که او دوستش شده، عملا بقاء حالت سابقه در احساس این شخص شکل گرفته ولو در مقام ادراک احتمال ارتفاع حالت سابقه را می دهد، اما طبق همان احساس عمل می کند.

و اینی که صاحب کفایه فرمود عقلاء تعبد ندارند در باب استصحاب، بلکه یا از باب رجاء عمل می کنند به حالت سابقه، و یا از باب احتیاط در موارد خوف اینکه مبادا از عدم بناء بر حالت سابقه دچار مخالفت یک غرض لزومی بشوند می گویند الاحتیاط حسن علی کل حال، ویا از باب غفلت این کار را می کنند.

ایشان فرموده این درست نیست، در باب قضاء بین مردم که جای رجاء نیست و جای احتیاط نیست و جای غفلت نیست، پس چه جور است که می بینیم در باب قضاء قاضی آنی که قولش مخالف حالت سابقه است مدعی قرار می دهد می گوید تو باید اثبات کنی، و آنی که قولش موافق بقاء حالت سابقه است او را منکر قرار می دهد، می گوید قول تو موافق با اصل است واگر دلیل ومدرکی بر خلاف قول تو نبود ما به نفع تو حکم می کنیم که مضمون سخنت بقاء حالت سابقه است، در باب قضاء جز اینکه بگوئیم عقلاء حجت می دانند بناء بر حالت سابقه را توجیه دیگری ندارد، (می گوید اصلا عقلاء همینطورند که عقلاء می گویند کسی که حرف جدید می زند بر خلاف حالت سابقه او مدعی است).

{سؤال و جواب: در این بحث ایشان فرموده که آنی که قولش موافق اصل است یعنی موافق حالت سابقه متیقنه است او می شود منکر، البته ایشان در فقه دارد که آنی که قولش موافق اصل است منکر است و آنی که قولش مخالف اصل است مدعی است مگر قول این شخص که مخالف اصل است موافق ظاهر حال باشد، این را در فقه فرموده، ولی در این بحث استصحاب می گوید منکر کسی است که قولش موافق حالت سابقه متیقنه است، پس آنچه در فقه دارد با این مطلب اصولش اختلاف دارد}.

بعد ایشان می فرماید که بالاتر بگوئیم، گاهی مسئله حیاتی است ولی به استصحاب اعتماد می کنند، شاید این خلبان مشکل روحی یا جسمی پیدا کرده و نمی تواند خوب هواپیما را اداره کند، اما تا ثابت نشود که این خلبان مشکل پیدا کرده مردم اعتماد می کنند و سوار هواپیما می شوند، اینها نشان می دهد که بحث رجاء نیست بحث احتیاط نیست بحث غفلت هم نیست، ولو غفلت نداشته باشند باز هم اعتماد می کنند به حالت سابقه این خلبان.

پس ایشان فرموده بناء عقلاء بر عمل به حالت سابقه متیقنه یک منشأ نفسی دارد که همان الاطمئنان الاحساسی هست، عرض کردم معنای الاطمئنان الاحساسی این است که احساس انسان تحت تأثیر آن چیزی است که در گذشته دیده، شما برای اولین بار اگر یک انسانی را ببینید سواد ندارد تا آخر توی ذهنتان است که این بی سواد است با اینکه ممکن است او رفته درس خوانده عالم شده، این رؤیتی است که از اطراف در ذهن انسان شکل می گیرد و این باعث می شود که بعد از او شک هم که کرد طبق همان احساس و انطباع و ذهنیتی که پیدا کرده بر اساس گذشته این فرد عمل می کند، نه بر اساس اینکه اطمینان به بقاء دارد اطمینانا ادراکیا، نه یک آرامش نفسانی پیدا کرده بر اساس احساس و انطباع و آن چیزی که از گذشته در ذهنش داشته است.

و یک منشأ اجتماعی هم دارد استصحاب، و آن اینکه اگر به استصحاب عمل نکنند نظام مجتمع مختل می شود یا لااقل نظام اجتماعی در سیر خودش دچار کندی می شود.

بعد فرموده است که اینی هم که محقق عراقی فرموده که استصحاب اگر مورد بناء عقلاء بود نباید مخالف داشته باشد، در حالی که بزرگانی که هر کدام واحد کالف هستند مخالف بناء عقلاء هستند در مورد استصحاب، بلکه مخالف استصحابند مثل سید مرتضی.

ایشان فرموده که محقق عراقی توجه نکرده که اینهایی هم که مخالف استصحابند مخالف لسانی استصحابند نه مخالف عملی، و الا خود اینها هم در مقام عمل استصحاب را جاری می کنند.

این محصل فرمایش آقای سیستانی.

تفصیل السید الصدر بین مقام الاحتجاج والاغراض التکوینیة

آقای صدر در بحوث فرموده که به نظر ما بناء عقلاء در اغراض تکوینیه بر عمل به استصحاب است، ولی در مقام احتجاج ما بگوئیم عمل می کنند به استصحاب این برای ما ثابت نیست، چونکه ما آنی که برایمان ثابت است این است که عقلاء در مقام عمل خارجی شان یک انس ذهنی دارند با گذشته و میلشان این هست که فرض کنند که گذشته هنوز ادامه دارد، اینی هم که صاحب کفایه گفت چه بسا منشأ بناء بر حالت سابقه غفلت است، خوب باشد ولی این غفلت از چی ناشی می شود و چرا غفلت پیدا می کنند مردم و طبق غفلتشان عمل می کنند به حالت سابقه، این بخاطر همین انس ذهنی است، که انس ذهنی دارند در مقام عمل غفلت می کنند و جری علی الحالة السابقه می کنند، با اینکه اگر تأمل بکنند می بینند بقاء حالت سابقه مشکوک است، چون انس ذهنی دارند به بقاء بر حالت سابقه این منشأ سکون نفسشان می شود، و اگر نبود این استصحاب در عمل عقلاء که نظام معاش مردم مختل می شد، اگر می خواستند هر کجا شک بکنند در بقاء حالت سابقه یا به دنبال تحصیل حجت بر بقاء حالت سابقه بروند یا بگویند احتیاط بکنیم که نمی شد زندگی بکنند، فرموده ولی ما جازم نیستیم که این بناء عقلاء در اغراض تکوینیه که استصحاب حالت سابقه می کنند در مقام احتجاج عقلاء هم خودش را نشان بدهد.

البته مهم نیست، مهم این است که این بناء عقلاء در مجال اغراض تکوینیه خطری است برای اغراض شارع، خوب این عقلاء در اغراض تکوینیه عمل به استصحاب می کنند، ثابت هم نیست که در مقام احتجاج عمل به استصحاب می کنند، ثابت هم نیست که در زمان حضور شارع در احکام شرعیه استصحاب را جاری می کردند، اما دیر یا زود این عقلاء ممکن بود که در مجالات شرعیه هم طبق همان روششان در اغراض تکوینیه عمل کنند، بیایند به محیط شرع بناء بر حالت سابقه بگذارند بخاطر انس ذهنی، خوب نقض غرض است اگر شارع به این مردم هشدار ندهد و نگوید که من این بناء عقلائی شما را در اغراض تکوینیه حرفی ندارم ولی در محیط شرع این کار را نکنید استصحاب نکنید، سکوت شارع کشف می کند که خطری احساس نمی کند از بناء عقلاء، یعنی بناء عقلاء مهم نیست، در مجالات شرعیه هم سریان پیدا کند و بقاء حالت سابقه را عقلاء اصل قرار بدهند در مجالات شرعیه این برای شارع نگران کننده نیست، خوب این معنایش امضاء بناء عقلاء است.

اقول: به نظر ما این مطالب درست نیست، اینکه آقای سیستانی هم در مجال احتجاج و هم در مجال اغراض تکوینیه به سیره عقلاء بر استصحاب تمسک کرد، آیا واقعا عقلاء اگر احتمال بدهند خلبان دچار بیماری است سوار هواپیما می شوند؟ اصلا مردم یا غافلند، یا مطمئن هستند به اینکه این خلبان سالم هست، یا این خلبان هم مثل بقیه خلبانهاست، یک منشأ عقلائی ندارد که بخواهند شک بکنند که یک شک ناشی از یک منشأ عقلائی بکنند در بیماری این خلبان، و الا اگر واقعا یک منشأ عقلائی داشته باشد شما فکر می کنید عقلاء سوار هواپیمایی می شوند که این خلبان خلبانی او را می کند؟ ابدا، مگر تزاحم اغراض باشد، یا اگر احتمال نقص فنی بدهند در هواپیما که منشأ عقلائی داشته باشد و تزاحم اغراض هم نباشد آیا سوار این هواپیما می شوند؟ اگر سوار هواپیما هم بشوند برای این است که می گویند در زندگی همیشه این احتمال خطر هست، ما دیگر بیش از این موظف نیستیم جان خودمان را حفظ کنیم، و الا صرف بناء بر حالت سابقه منشأ می شود که اعتماد کنند به این خلبان یا این هواپیما؟ ابدا اینطور نیست.

حالا اگر یک کسی بیاید شایع کند که این خلبان بیماری سرع پیدا کرده که هر لحظه ممکن است دچار بیهوشی بشود، آیا باز هم سوار این هواپیما می شوند مردم و استصحاب می کنند عدم بیماری او را؟ قطعا اینجور نیست، ما بحثمان اغراض لزومیه است، در اغراض لزومیه حتی در مجالات اغراض تکوینیه هم ما می بینیم که فرق می کند با اغراض غیر لزومیه، در اغراض لزومیه که تزاحم نکند با یک غرض دیگر عقلاء قطعا اعتماد بر حالت سابقه نمی کنند اگر منشأ شک در بقاء یک منشأ عقلائی باشد نه وسواس.

در مجال احتجاج هم همینطور است، عرض کردم کی عقلاء می پذیرند از عبدی که باید اموال مولا را محافظت کند دست هر کسی ندهد، بیاید این اموال را بگذارد در یک بانکی که احتمال عقلائی دارد ورشکست شده، بگوید قبلا که این بانک ورشکست نشده بود استصحاب می گوید هنوز هم ورشکست نشده، قطعا این کار را نمی کنند، اگر هم عبد این کار را بکند مولا احتجاج می کند می گوید اگر مال خودت هم بود می بردی آنجا بگذاری، یا نه تا شایعه پخش می شد پیش چند نفر که این بانک ممکن است دچار ورشکستگی شده دیگر نمی رفتی اموالت را در این بانک بگذاری آنوقت چطور اموال مولا را رفتی گذاشتی، پس اگر شک عقلاء منشأ عقلائی داشته باشد و تزاحم اغراض هم نباشد، غرض لزومی بدون مزاحم که غرض عقلاء وصول به واقع است و در مقام اغراض تکوینیه جز غرض وصول به واقع ندارند، حتی به حجت هم اعتماد نمی کنند چون دنبال تحصیل ملاک های واقعی هستند، اینجا محرز نیست که عقلاء اعتماد می کنند بر حالت سابقه، اگر محرز العدم نباشد، در مقام احتجاج هم به نظر ما همینطور است.

ولذا ما سیره عقلائیه را بر استصحاب قبول نداریم مگر در مثل استصحاب عدم نسخ در جائی که خطاب شرع یا خطاب عرف مطلق است احتمال می دهیم این قانون نسخ شده، بله استصحاب عدم نسخ یک اصل عقلائی است، یا استصحاب عدم عزل، وکیل یا متولی یا مسئولی به شکل مطلق منصوب شد نه موقت که شک کنیم یک ساله بوده یا دوساله، نه حکمش را مطلق اعلام کردند به عنوان متولی فلان موقوفه مثلا، شک می کنیم عزل شد یا نشد، بله بناء عقلاء بر استمرار این منصب هست برای آن شخص و اعتناء به احتمال عزل نمی کنند، این چه ربطی دارد به جاهای دیگر، اما جاهای دیگر ما همچنین چیزی سراغ نداریم.

بله اگر مراد سیره متشرعه است، سیره متشرعه در یک سری موارد هست، در موارد شک در حدث و شک در طهارت مع العلم بسبق الحدث، بله اینجا سیره متشرعه این است که بناء می گذارند بر بقاء حالت سابقه، در شبهات موضوعیه شک در رافع حدث یا رافع طهارت، که قدر متیقن از اجماع هم همین موارد است، خوب اینکه مورد بحث نیست، اینها قدر متیقن از سیره متشرعه و اجماع فقهاء است، و ربطی به بناء عقلاء و به سیره متشرعه بر استصحاب به شکل عام ندارد.

الرادع عن السیرة علی فرض ثبوته

صاحب کفایه فرموده است که برفرض سیره عقلاء بر عمل به حالت سابقه متیقنه ثابت بشود، اما کافی است در ردع این سیره آیات ناهیه از عمل به غیر علم، "لاتقف ما لیس لک به علم".

مرحوم نائینی به صاحب کفایه اشکال کرده، و آقای خوئی هم به دنبال ایشان این اشکال را طرح کرده اند، که جناب صاحب کفایه شما در بحث رادعیت آیات ناهیه از عمل به ظن در خبر واحد گفتید رادعیت این آیات دوری است، چطور شد در بحث سیره عقلاء بر عمل به استصحاب می گوئید این آیات کافی است در مقام رادعیت از این سیره که به این آیات تمسک کنیم، ما الفرق بین المقامین.

آقای خوئی ادامه داده، فرموده بله در حاشیه کفایه در بحث رادعیت آیات از سیره عقلاء بر عمل به خبر واحد یک مطلبی فرموده که در اینجا نمی آید، در بحث رادعیت آیات از سیره بر عمل به خبر واحد، در متن کفایه گفت که رادعیة الآیات دوریة، چون رادعیت این آیات فرع بر عدم تخصیص این آیات هست به سیره، و الا اگر این آیات تخصیص بخوردند به سیره که دیگر عمومشان حجت نیست، رادعیت این آیات موقوف است بر عدم تخصیص عمومشان به سیره، و عدم تخصیص این آیات به سیره فرع بر ردع از سیره است، و الا اگر سیره ردع نشود و سیره مردوعه نباشد صلاحیت دارد که عموم این آیات را تخصیص بزند و این موجب دور است، این را در متن کفایه گفته است، رادعیت این آیات فرع بر عدم تخصیص این آیات است به سیره، و عدم تخصیص این آیات به سبب سیره فرع بر ردع سیره است، و فرض این است که ردع از سیره توقف دارد بر رادعیت این آیات، چون رادع دیگری نداریم، پس رادعیت این آیات دوری شد.

در حاشیه کفایه فرموده: نعم قد یقال که بعد از تعارض این آیات و سیره ما رجوع می کنیم به استصحاب حجیت این سیره بر عمل به خبر واحد، قبل از نزول این آیات که قطعا رادعی وجود نداشت از سیره عقلاء بر عمل به خبر واحد، بعد از نزول این آیات و تعارض این آیات با سیره بقاءا ما استصحاب می کنیم آن حجیت سیره را که حدوثش قبل از نزول این آیات محرز بود، چون در آن زمان قطعا ردع نشده بود و از عدم ردع کشف امضاء کرده بودیم.

آقای خوئی فرموده این بیان در خبر واحد خوب است، اما در استصحاب دیگر این حرف را نمی شود زد، چون در استصحاب ما شک داریم در حجیت استصحاب، چه جور استصحاب کنیم بقاء حجیت استصحاب را بگوئیم قبل از نزول این آیات سیره عقلاء بر استصحاب یقینا حجت بود استصحاب می کنیم بقاء این حجیت را، خوب استصحاب بقاء حجیت از مصادیق همین استصحابی است که شک داریم در حجیتش و نزاع در حجیتش هست، اینجا استدلال به استصحاب می شود دوری، ولی در بحث خبر واحد بی اشکال است، و این می شود فارق بین المقامین، تأمل بفرمائید انشاء الله تا فردا.